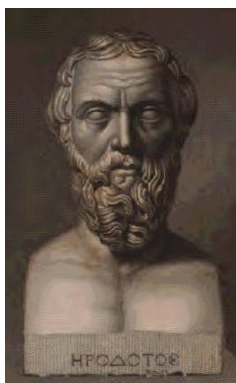




یونان

((تاریخ حقیقی روابط و جنگ های ایران و یونان)) بخش ششم

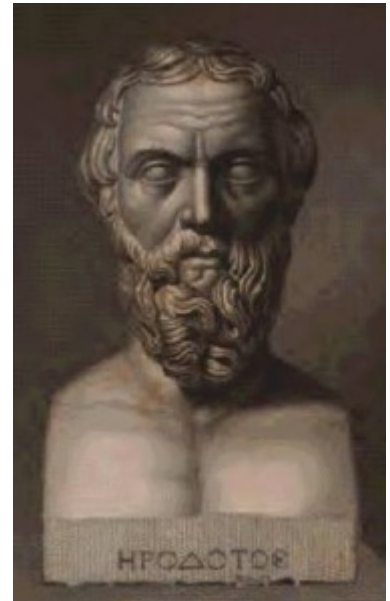
نویسنده: شمشاد امیری خراسانی
انتشار: ۱ آبان ۱۳۹۲ - ۵ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

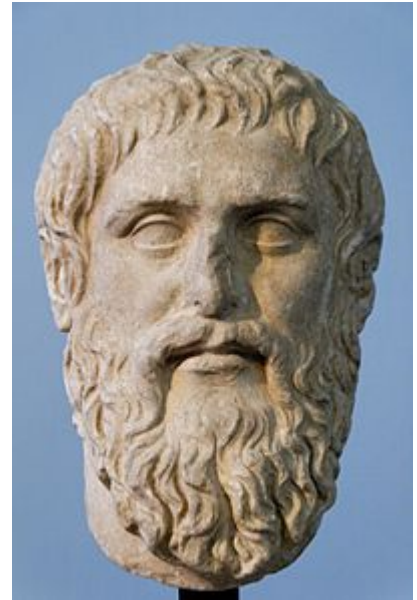
دان : ((نفرین بر هرودوت خبیث پلید دروغگو)) در این بخش از نوشتار نیز گواهی های یونانیان درباره ایرانیان را آورده ایم. گواهی افلاطون درباره ایرانیان (بخشی از گفتگوی سقراط و آلکیبیاد) : سقراط به آلیبیاد می گوید : در ایران وقتی نخستین فرزند وارث تاج و تخت متولد می شود در سرتاسر کشور جشن می گیرند و ما هنگامی که بدنیا می آییم حتی همسایه ها مان نیز خبردار نمی شوند. در ایران کودک را دایه مفلوکی بزرگ نمی کند بلکه بهترین خواجه سرایان دربار را بر او می گمارند و باید به همه تدابیر دست یازند تا کودک زیبا ش

دان : ((نفرین بر هرودوت خبیث پلید دروغگو))



در این بخش از نوشتار نیز گواهی های یونانیان درباره ایرانیان را آورده ایم.

گواهی افلاطون درباره ایرانیان (بخشی از گفتگوی سقراط و آلکیبیاد) :



سقراط به آلیبیاد می گوید : در ایران وقتی نخستین فرزند وارث تاج و تخت متولد می شود در سرتاسر کشور جشن می گیرند و ما هنگامی که بدنیا می آییم حتی همسایه ها مان نیز خبردار نمی شوند. در ایران کودک را دایه مفلوکی بزرگ نمی کند بلکه بهترین خواجه سرایان دربار را بر او می گمارند و باید به همه تدابیر دست یازند تا کودک زیبا شود.

وقتی که پسران به هفت سالگی می رسند اسب سواری و شکار را آغاز می کنند و چون به چهارده سالگی رسیدند ، چهار تن که مربیان شاهی خوانده می شوند عهده دار تربیت آنها می شوند.

...

اولین آنان ، فرزانه ترینشان است که آیین زرتشت را به او می آموزد.

دومین آنان ، دادگترین است که راستگویی را در سرتاسر زندگی به او می آموزد.

سومین آنان ، خویشان دار ترین است که به او می آموزد اسیر هیچ لذتی نشود ، مردی آزاده باشد و به راستی شاه شود.

چهارمین آنان که دلیر تر از همه است از کودک موجودی بی باک و دلیر می سازد و به او می آموزد که ترسیدن یعنی بنده و برده بودن...

سقراط : و اما تو ای آلکیبیاد ، پدرب تربیت تو را بر عهده سالخورده ترین بردگان خود ، زوپوروس اهل تراکیه که بعلت پیری هیچ کاری از او ساخته نیست گذاشته است.

گمان نکنید که این ((گفتگوی افلاطونی)) یک نوشته ادبی دانشگاهی است ، بلکه خود تاریخ است.

سه مرد ضربه های خطرناکی بر قدرت هخامنشیان وارد کردند :

- تمیستوکل آتنی

- پائوزانیاس اسپارتی

- اسکندر مقدونی

نفر سوم کسی است که درباره او گفته اند : ((پس از او دیگر هیچ چیز مانند پیش از او نشد)).



اسکندر مقدونی یونان باستان را نابود کرد ، ایران باستان را ویران کرد و

فرمان آتش زدن تخت جمشید را داد.

این سه مرد تا دور بودند شکوه شوش و جلال دربار ایران را درک نمی کردند ، ولی چون به آن نزدیک شدند و لذت آن را چشیدند نتوانستند در برابر جاذبه آن مقاومت کنند و جسم و جان خود را تسلیم آن کردند. حقیقت همین است و این هم دلایل آن :

اولی یعنی تمیستوکل ، ده سال بعد از نبرد سالامیس به جرم ایران دوستی و سازش و همدستی با شوش متهم شد . وی را تبعید کردند و هر جا که می رفت تعقیبش می کردند چنانکه با لباس زنانه گریخت و به دربار اردشیر فرزند خشایارشا پناه برد.

پائوزانیاس اسپارتی نیز که به جرم ایران دوستی متهم شده بود نتوانست همانند تمیستوکل به موقع فرار را بر قرار ترجیح دهد و توسط اسپارتیان زنده به گور شد.

تمیستوکل که به دربار اردشیر هخامنشی پناه آورده بود و مورد بخشش و بزرگواری شاه بزرگ قرار گرفته بود روزی بر سر سفره ای بسیار رنگین از گوشت های گوناگون نشسته رو به فرزندان خود گفت : ((فرزندان من ، اگر بیچاره نشده بودیم ، بیچاره مانده بودیم)) . یعنی اگر آتنی ها ما را از یونان بیرون نمی کردند باید در یونان با همان بدبختی و بیچارگی زندگی می کردیم.

این ها فضایل ایرانیان باستان است (که هم اکنون نیز دارای این فضایل هستند).

آن بخشندگی و بزرگواری و رادمردی را که تاریخ به اردشیر هخامنشی نسبت می دهد کاملاً می توان با سرشت روح ایرانی تفسیر کرد که دیروز نیز همانند امروز مهمان نوازی را با ولخرجی و وزیبابی رفتار درهم آمیخته اند.



عظمت اخلاقی رفتار شاه بزرگ در برابر دشمن سرسخت امپراطوری داریوش بزرگ (یعنی تمیستوکل) مبتنی بر یک انسانیت عمیق و توجه واقعی به درد و بدبختی روح های تحقیر شده بود. والامنشی و عظمت رفتار شاه بزرگ هنگامی بهتر معلوم می شود که آن را با رفتار یونانیان مقایسه کنیم. ((بخش دوم همین نوشتار را بخوانید)).

داستان پائوزانیاس اسپارتی در پلاته که برای چاپلوسی کردن از خشایارشا حتی منتظر شنیدن حکم تبعید خود نشد نمونه دیگری است از جاذبه های تمدن هخامنشی.

هرودوت زمانی که به پایان شرح نبرد پلاته می رسد می گوید : ((خشایارشا هنگام بازگشت به ایران خیمه گاه خود را به مردونیه (سپه سالار ایران) واگذار کرده بود. هنگامی که پائوزانیاس به خیمه گاه با یراق ها و ظروف سیمین و زرین و تختخواب های طلا کوب شده و جام ها و پیاله ها و بستر های فاخر رسید و آن را دید به آشپزخانه مردونیه دستور داد تا از همان خوراک هایی که برای سردار خود فراهم می کردند حاضر کنند. هنگامی که این مرد اسپارتی همه جاه و جلال یک مهمانی ایرانی و خوراک های لذیذ آن را در برابر خود دید به گماشتگان خود دستور داد تا خوراکی به روش یونانی برایش آماده کنند. تفاوت میان این دو سفره بسیار زیاد بود. آنگاه پائوزانیاس به خنده افتاد و سرداران یونانی را احضار کرد و به ایشان گفت : ((ای یونانیان ، شما را در اینجا جمع کرده ام تا به شما نشان دهم که شاه ایران با داشتن چنین سفره رنگینی آمده بود تا آش سیاه ما را از دستمان بگیرد ...)) و آنچه هرودوت ، مورخ جنگ های ضد ایران و ستاینده فضایل یونانی حکایت نمی کند ، دنباله سرگذشت پائوزانیاس است که در ننگ و بدبختی جان سپرد.

و اما اسکندر که در ادامه نوشتارها بیشتر از او خواهم گفت.

از زمان پیروزی در ایسوس در سال 333 و تاراج دمشق که در آنجا نوبر لذایذ شرق را چشید تا روز 13 ژوئن سال 323 که جان داد سراسر زندگی او پر است از اعمال و رفتارهایی که نشان می دهند که چگونه پسر فیلیپ مجذوب ایران و مردم ایران شده بود ، چنان که مونتسکیو بعد ها در باره اسکندر گفت : ((او پس از پیروزی بر ایران از همه پیشداوری های قبلی خود دست شست و اخلاق ایرانیان را پذیرفت)). ادامه دارد...بدرد

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «(تاریخ حقیقی روابط و جنگ های ایران و یونان) بخش ششم»، پارسیان دژ، ۱۳۹۲.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<http://parsiandej.ir/articles/1379/pdf/3-یون-و-ایران-های-جنگ-روابط-و-تاریخ-حقیقی-روابط-و-جنگ-های-ایران-و-یون-3.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۲ مرداد ۱۴۰۵